



ایران

در اسناد میانرودانی

هزاره سوم و دوم پیش از میلاد



تیموتی اف. پاتین

ترجمه خشایار بهاری



ایران در اسناد میانرودانی

«هزاره سوم و دوم پیش از میلاد»

تیموتی اف. پاتس
ترجمه خشایار بهاری



Potts, Timothy F

سرشناسه: پاتس، تیموتی اف.
عنوان و نام پدیدآور: ایران در اسناد میانرودانی: هزاره سوم و دوم پیش از میلاد / تیموتی، اف. پاتس؛ ترجمه خشایار بهاری
مشخصات نشر: تهران: نشر فرزانه روز، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۲۳۶ ص. مصور، جدول، نقشه.
فروست: مجموعه مطالعات ایران باستان
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۲۱-۴۰۲-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Mesopotamia and the East: an archaeological and historical study of foreign relations ca. 3400-2000 B.C.c 1994

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع: ایران — آثار تاریخی
موضوع: فلات ایران — آثار تاریخی
موضوع: عراق — آثار تاریخی
شناسه افزوده: بهاری، خشایار، ۱۳۴۰ - مترجم.
رده بندی کنگره: DSR ۱۳ / ۹۱۶ الف ۱۳۹۳
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۰۴۳
شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۲۳۸۴۰



ایران در اسناد میانرودانی

«هزاره سوم و دوم پیش از میلاد»

تیموتی اف. پاتس

ترجمه خشایار بهاری

چاپ اول: ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه؛ قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

طراح گرافیک: علی بخشی

حروف نگاری: شبستری؛ لیتوگرافی: ارغوان

ناظر چاپ: مجتبی مقدم

چاپ: شمشاد، صحافی تاجیک

تمامی حقوق این اثر محفوظ است.

تکثیر یا تولید مجدد آن کلی و جزئی به صورت (چاپ-فتوکی-صوت-تصویر و انتشار الکترونیکی)

بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع و موجب تعقیب قانونی خواهد بود.

میدان ونک، خیابان گاندی شمالی، پلاک ۹، واحد ۱۰

تلفکس: ۸۸۸۸۲۲۴۷ - ۸۸۸۷۲۴۹۹ - ۸۶۷۹۴۴۳

صندوق پستی: ۱۹۶۱۵/۵۷۶

E-mail: info@farzanpublishers.com

Instagram: [farzanpublishers.com](https://www.instagram.com/farzanpublishers.com)

ISBN: 978-964-321-402-9

مجموعه مطالعات ایران باستان

ایران هزاران سال تاریخ مداوم دارد، تاریخی سرشار از فراز و نشیبهای عبرت آموز.

در این میان یکی از بارزترین جلوه های فرهنگ و تمدن مردم ایران زمین دوران باستان است، دورانی شکوهمند که تمدن بشری را پربارتر کرد و بر غنای آن افزود.

هدف از «مجموعه مطالعات ایران باستان» آن است که ترجمه مهمترین و تازه ترین آثار برگزیده راجع به ایران باستان را از هزاره های دوردست ماقبل تاریخ تا زوال ساسانیان، در دسترس فارسی زبانان قرار دهد. و نیز با نشر آثار تألیفی ایران شناسانه برجسته که تاکنون منتشر نشده اند، کمبود اطلاعات راجع به ایران باستان را جبران کند و با نشان دادن وضع کنونی مباحث تحقیقی، بر علاقه و توجه به تاریخ و زبان و دین و هنر ایران باستان بیفزاید، و از این راه شناخت مبهم و محدودی را که امروزه بر حوزه های تحقیقاتی درباره ایران سایه انداخته است، به شناختی آگاهانه و پذیرشی پویا بدل نماید و بر ماهیت فضای تحقیقات تاریخی و فرهنگی اثر گذارد.

از آنجا که میراث ایران باستان کمتر مورد توجه بوده است، می کوشیم از یاری افراد ایراندوست و حمایت معنوی و مادی همدلانه آنها برای شناخت و نشر آثار ایران کهن بهره مند شویم، و در آغاز هر مجلد به نام از آنان سپاسگزاری نماییم.

امید است «مجموعه مطالعات ایران باستان» که در واقع نگاهی گسترده و گشوده به تاریخ و فرهنگ و هنر و دین و زبان و ادبیات ایران دارد، موجب گسترش دانش ایران پژوهی و تمام دوستداران و شیفتگان فرهنگ ایرانی شود.

مجموعه مطالعات ایران باستان

کتابهای این مجموعه در پنج بخش منتشر می شود:

۱) تاریخ ایران باستان

- الف) تاریخ و هنر ایلامی، شوش هخامنشی
- ب) تاریخ امپراتوری هخامنشی
- ج) تاریخ سلوکیان
- د) تاریخ پارتیان
- هـ) تاریخ ساسانیان

۲) تاریخ مذاهب باستانی ایران

- الف) تاریخ زرتشتی
- ب) تاریخ مانوی ها در ایران باستان
- ج) تاریخ کلیسای نستوری در ایران باستان
- د) تاریخ یهودیت در ایران باستان

۳) راهنمای مقدماتی زبانهای باستانی

- الف) راهنمای زبان کهن و نوی اوستا
- ب) راهنمای زبان پارسی
- ج) راهنمای زبان سغدی
- د) راهنمای زبان ختنی
- هـ) راهنمای زبان پهلوی
- و) راهنمای زبان پارسی میانه و پارتی

۴) منابع مطالعاتی درباره ایران باستان

- کتیبه های هخامنشی
- کتیبه های بیستون، نقش رستم و تخت جمشید

۵) تاریخ ادبیات شفاهی سنتی

- حماسه و تاریخ در ایران باستان

زیر نظر و با انتخاب :

پروفسور ریچارد ن. فرای

دانشگاه هاروارد

پروفسور اوکتور شرو

دانشگاه هاروارد

پروفسور محمدرحیم شایگان

دانشگاه لوس آنجلس

مدیر مجموعه :

کامران فانی

به سرپرستی :

تورج اتحادیه

مشاوران علمی :

ژاله آموزگار

استاد دانشگاه تهران

بدرالزمان قریب

استاد دانشگاه تهران

شاهرخ رزمجو

استاد دانشگاه تهران

داریوش شایگان

نشرفرزان

فهرست

۱		مقدمه
۱۱		فصل اول: جغرافیای تاریخی «ایران بزرگ»
۵۷		فصل دوم: سومرو «پیش-ایلامیها»
۱۰۱		فصل سوم: روابط سیاسی بین سومرو شرق
۱۴۳		فصل چهارم: تأمین فلزات
۱۶۱		فصل پنجم: سنگ لاجورد
۱۸۳		نمایه

۱. مقدمه

«روابط خارجی» مدتهای مدید مرکز توجه بررسیهای باستان‌شناسی و تاریخ میانرودان باستان بوده است. نبود یک تلفیق عام، مانند آنچه در مورد مصر و بسیاری از دیگر مناطق خاور نزدیک وجود دارد، تنها بازتاب مقیاس [بزرگ کار] و پیچیدگی آن است و نه ناپختگی آن. میانرودان، واقع در مرکز جغرافیایی خاور نزدیک، تقریباً با تمامی مناطق اصلی استقرار در جهان کهن هم‌مرز، و یا دارای مرز آبی بوده است: یعنی مناطق حوزه خلیج فارس در جنوب شرق، ایران در شرق، آناتولی در شمال، و سوریه و فلسطین در غرب؛ که این آخری، راه ارتباط با مصر را نیز پدید می‌آورد. تنها در جنوب غربی آن بود که بیابانهای بی‌پایان شمال عربستان قرار داشت.

گرچه این عوامل در کنار هم، برخی امتیازات اقتصادی و سیاسی را تشکیل می‌داد، اما از سوی دیگر در دسرهایی را نیز به همراه داشت؛ چرا که به عنوان یکی از تأثیرگذارترین مناطق خاور نزدیک، همواره مستعد مورد حمله قرار گرفتن از هر سو بود، که گواه آن نیز، تهاجمات مکرر به میانرودان، در برهه‌های گوناگون تاریخ، توسط گوتی‌ها، ایلامی‌ها، شیمشکی، کاسی‌ها، مادها و پارسیان از شرق، و نیز آموری‌ها، هیتی‌ها و آرامی‌ها از شمال و غرب به عنوان آشکارترین موارد است. میانرودان از بسیاری جهات، قطب مخالف مصر، دیگر قدرت بزرگ جهان کهن است که استقلال تاریخی و درونگرایی فرهنگی آن از «جدا و دور بودن» (Isolation) جغرافیایی ریشه می‌گرفت.

ترکیب عوامل اقتصادی و سیاسی چندی، محرک اندرکنش بین میانرودان و نواحی همسایه بود: سرزمین رسوبی میان دجله و فرات، به لطف غنای کشاورزی که قادر به تأمین [نیازهای] یک جمعیت بزرگ متمرکز، اما عملاً خالی از منابع طبیعی بود، عملاً ناگزیر از

واردات تقریباً تمامی مواد خام به جز گِل رس و برخی گونه‌های سنگ و نی بود. پس تجارت فلزات، الوار جنگلی و سنگ، متضمن تثبیت میانرودان به عنوان یک نیروی مهم اقتصادی در خاور نزدیک، و برقرار ماندن تماس منظم آن با قلمرهای همسایه بود. به همین گونه، پیدایش زود هنگام «سومر و اکد» به عنوان قدرتهای کلیدی نظامی، باعث شد سرزمینهای پست میانرودان نقشی کلیدی در تحولات سیاسی بین منطقه‌ای ایفا کند. میانرودان به همراه مصر، یکی از دو قدرت سیاسی مهم در خاور نزدیک باستان بود و عموماً بیشتر از این همتای کهن خود، گرایشهای «برون مرزی» از خود بروز داده است.

برای سالهای سال، اکتشافات بیشتر متمرکز بر و متأثر از توجه پژوهشگران امروزی بر ارتباط میانرودان با اواخر دوره «پیش-دودمانی»^۱ مصر، و نیز با تمدن دره سند بود که تأثیر سومریها، نقشی مهم در پیشرفت منطقه مزبور به سوی تمدن ایفا کرد. در هر دو مورد، از همان آغاز پیدا بود که ارتباط باید از راه دریا برقرار می‌شد [دریای سرخ، مدیترانه و خلیج فارس]؛ هرچند در مورد مصر، آشکار نبود (و هنوز نیز آشکار نیست) که سفاین دریایی باید [از راه خلیج فارس، دریای عمان و سپس دریای سرخ] شبه جزیره عربستان را دور می‌زدند، و یا از راه شمال سوریه و لبنان [یعنی از راه مدیترانه] به مصر می‌رسیدند. اما از سوی دیگر، شواهد ارتباطات زمینی سومریها پراکنده، و گستره آن به لحاظ جغرافیایی محدود است و تنها می‌توان گفت به نظر می‌رسد شواهد تاریخی [در این مورد] به نتیجه‌ای نمی‌رسد. تنها چند رهبر نظامی میانرودانی مدعی رسیدن به کرانه‌های مدیترانه شده‌اند که البته همانها را نیز باید استثنا برشمرد و حتی ادعای سارگن مبنی بر رسیدن به سرزمین پوروش هند در آناتولی کوچک نیز به دیده شک نگریسته شده است. در جبهه شرق، از آنجا که ایلام را اساساً با [دشت] شوشان یکی می‌پنداشتند، پس لشگرکشی‌های سومریها و اکدیها، مذکور در کتیبه‌های هزاره سوم، به معنی رخنه آنها به فراسوی خوزستان نیست. تا سالهای دهه ۱۹۶۰، شواهد باستان‌شناختی نیز به همین اندازه مبهم بود. فلات [ایران] تا اندازه زیادی ناشناخته می‌نمود. [حفاریهای] تپه حصار، تنها محوطه عمده از بلندبهای فلات، که با امپراتوریهای هزاره سوم میانرودان همزمان بود، برداشتی بیش از یک آشنایی «دورادور» و غیرمستقیم با [سرزمینهای] پست [میانرودان] را بدست نداد. تپه سیلک را که [حتی] آخرین استقرار آن مقدم بر دوره «پیش-ایلامی» بوده است، به عنوان دربردارنده سرنخی به گستره راستین اندرکنشهای اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم [با میانرودان] می‌پنداشتند. اما

مفهوم همان نیز به طور منفک کاملاً قابل فهم نخواهد بود. پس تعبیرات و نظریه پردازیها حول تجارت متمرکز شد. سرانجام مباحث تیپولوژیک [نمادشناسی] یا دیگر پیوندها را برای اثبات برقراری یک تجارت فراگیر، که مواد خام نواحی فلات [ایران] (در مورد سیلک: مس) را به دشتهای میانرودان می رسانده است، اقامه کردند.

این دیدگاه «روابط شرق میانرودان»، با انبوه کارهای میدانیِ اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ در ایران، دچار یک دگرگونی بنیادین شد. حفاریهای گسترده در محوطه های فلات ایران توسط تیمهای آمریکایی (در چغامیش، گودین تپه، تل ملیان، تپه یحیی، تل ابلیس و تپه حصار)، ایتالیایی (در شهر سوخته و باز هم تپه حصار)، فرانسوی (در شوش و تل جلیان) و نیز ایرانی (در شهداد)، شواهد تازه بسیاری را در تأیید وجود ارتباطات «فلات-دشت» پدید آورد که اجازه می داد شواهد قدیمی تر در میانرودان مورد ارزیابی دوباره قرار گیرد. از دیدگاه پی گرفته شده در پژوهش کنونی، سه تحول عمده باید مدنظر قرار گیرد. نخست آن که معلوم شد بلندیهایی ایران [= فلات ایران] از هزاره سوم، دارای مراکز شهری عمده (چون انشان و شهر سوخته) بوده است که انتظار می رود با رتبه ای تقریباً برابر، با میانرودان در اندرکنش بوده اند. دوم آن که پی بردند شدت و گستره جغرافیایی تأثیرات فرهنگی، به ویژه در دوره پیش-ایللامی، بسیار بزرگتر از آنی بوده است که پیش از آن تصور می کردند؛ و بسیار آن سوی زاگرس و تا قلب فلات ایران پیش می رفته است. و سوم آن که شواهد گردآوری شده از ایران و ورای آن، از یک شبکه تجارت در اواخر هزاره سوم، شامل بازرگانی اقلام فلزی، سنگی و دیگر سازه های دستی، در پهنه ای وسیع، از باختر تا مرکز ایران و تا شوش خبر می داد. به ویژه منشاء بسیاری از کارهای فلزی، که قبلاً به همراه «مفرغهای لرستان» از شوش دانسته می شد، در سالهای دهه ۷۰ و پس از غارت هزاران گور در جنوب سرزمین «باختر» آشکار شد. شناسایی باختر به عنوان یک مرکز تولیدی مهم، که فعالانه در تبادلات میان منطقه ای هزاره سوم دخیل بوده است، نقطه آغازین پژوهشهای مرتبط با «ایران بزرگ» بود که پیامدهای آن تنها در سالهای اخیر آشکار شده است.

پی بردن به دامنه بزرگتر تبادلات بین منطقه ای، همچنین به احیای علائق به پژوهش در نواحی همسایه چون جنوب ترکمنستان انجامید که چندین دهه حفاریهای باستان شناسان شوروی (اکثراً نوشته شده به زبان روسی)، تا اندازه زیادی بیرون از محدوده توجه پژوهشگران خاور نزدیک باستان مانده بود. ترجمه و تدوین پژوهشهای اخیر روسها، شناخت بیشتر آنها را نیز به همراه داشت. پس از بازنگری در تاریخ گذاری لایه های نمازگا تپه، آشکار شد تحولات [فرهنگی] در آسیای میانه، بیش از آن چه که تصور می شد پایه پای

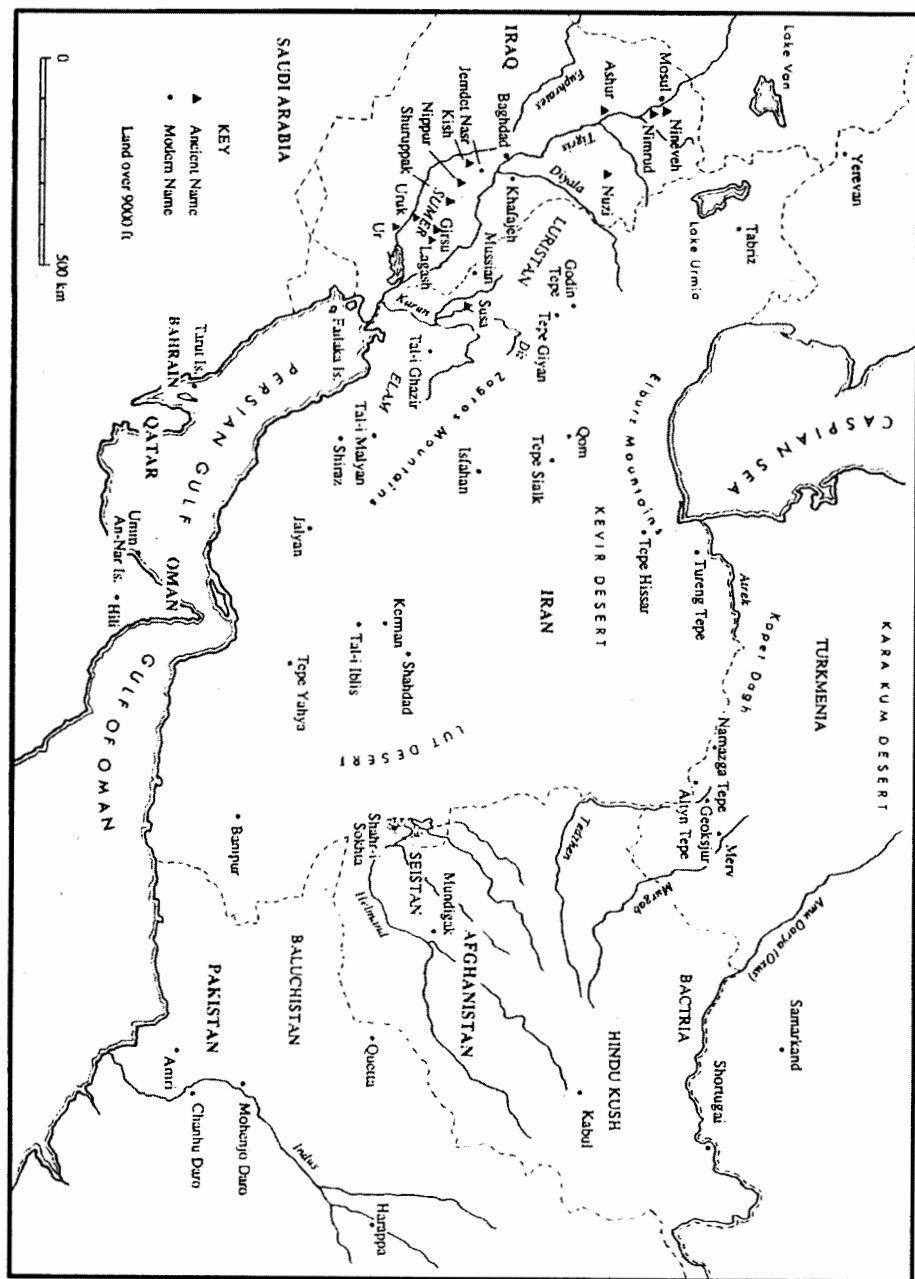
تحولات نظیر در میانرودان بوده است. همچنین تیم بلژیکی اعزامی به پشتکوه لرستان، سرانجام یک بستر باستان‌شناختی مطمئن برای «مفرغهای لرستان» فراهم آورد که تأیید آغاز مصرف اقلام مسی توسط قبایل کوچ‌نشین از اوایل هزاره سوم را در پی داشت؛ همچنین آشکار شد که گونه‌های متمایز «لرستان» از اواخر «دوره سلطنت‌های آغازین» (Early dynastic period) به این سو تولید می‌شده‌اند.

با خاتمه حفاری غریبها در ایران در اواخر دهه ۷۰، تیمهای باستان‌شناسی راه نواحی همسایه، به ویژه دولتهای حاشیه خلیج فارس را در پیش گرفتند. یک تیم دانمارکی پیش از آن توانسته بود چارچوبی را برای پژوهش بگسترده. کشفیات شرق عربستان و جزایر نزدیک به کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، بسیاری از جنبه‌های بازرگانی سومریها با سرزمینهای مناطق مزبور را روشن کرد که پیش از آن تنها از متن کتیبه‌های [سومری] شناخته شده بود. از جنبه‌های مهم این پژوهشها، تأیید آن بود که معادن بزرگ مس عُمان را در هزاره سوم برای تجارت با میانرودان استخراج کرده‌اند و نیز این که عمان منشاء ظروف سنگِ نرمی بوده است که به طور گسترده و از راه خلیج فارس به سومر صادر می‌شده است.^۱

نقش عمده پژوهشگران آمریکایی در گسترش باستان‌شناسی ایران، تأثیر تعیین‌کننده‌ای نیز در خط‌دهی برای تعبیر آن و نیز در جهت‌دهی به بخش عمده‌ای از پژوهشهای ثانویه داشت. بخش رو به افزایشی از پژوهشگران جوانتر شاغل در ایران، از آموزه‌های «مکتب نوین باستان‌شناسی» سالهای دهه ۱۹۶۰ سر بر آوردند. بنابراین ایران یکی از کم‌شمار مناطقی در خاور نزدیک باقی ماند (و هنوز نیز چنین است) که اهداف و آرمانهای این پروژه جاه‌طلبانه، به طور جدی در آن دنبال شده است.

بسیاری از نظریه‌پردازها، بر بازرگانی و تبادلات متمرکز شد که آن را عاملی مهم در پیدایش جوامع «پیچیده» [= در این جوامع ابتدایی] و نیز گسترش مقولات «بوروکراتیک» [= دیوانی] در جلگه میانرودان می‌پندارند. از دیدگاهی عام‌تر، بسیاری تجارت را سنگ بنای ارتباطات «فلات-دشت» [= ایران-میانرودان] در طول عهد کهن دانسته‌اند که تعیین‌کننده سرشت و گستره ارتباط میان مردم میانرودان و فلات ایران نیز بود. فرضیات پیشین مبنی بر وارد کردن مواد خام توسط سومریها از ایران، در پرتو یافته‌های جدید باستان‌شناسی، تأیید بیشتر یافت. از دید برخی پژوهشگران، تجارت گسترده سنگ، فلز، الوار و دیگر اقلام، از مراکز شهری تازه کشف شده در فلات ایران به شهرهای «بدون منبع» در دشت‌های

۱. برای مرور این کار به کارنگارنده (T. F. Potts) در سال ۱۹۹۰ رجوع کنید.



تصویر ۱ — نقشه نشان‌دهنده محوطه‌های عمده میان‌رودان و «ایران بزرگ» در هزاره سوم پ. م.

میانرودان، به «وابستگی اقتصادی» متقابلی انجامیده است که اکنون دیگر آن را یک حقیقت مسلم می‌پندارند.

این موضوع به جامعه علمی آمریکا محدود نشد و شاهد تأثیر رو به افزایش این ایده‌ها، به‌ویژه در کار درازمدت هیئت فرانسوی‌ها در شوش و نیز ایتالیایی‌ها در شهر سوخته نیز هستیم. جدای از تأثیر بر پژوهشگران جوان، پیش‌کسوتان نیز به شرح یافته‌ها برحسب فرآیندهای اجتماعی و اقتصادی پرداختند که نمونه بارز آن، کار اخیر پی‌یر آمیه [شوش، نشر فرزانه روز، و نیز] درباره تغییرات رخ داده در جهان ایرانی، در فاصله ۳۴۰۰ تا ۱۷۰۰ پ.م. است. نتایج پژوهشهای باستان‌شناسی، جهشی چشمگیر در جغرافیای تاریخی ایران را نیز به همراه داشت که باز هم با نتایج غیرمنتظره همراه بود. یک تحول عمده، که تمرکز نامجایای ایرانی را بسیار رو به شرق گسترده کرد، کشف تطابق تل ملیان [در نزدیکی شیراز] با انسان، پایتخت ایلام بود که بازبینی چشمگیر در جغرافیای تاریخی هزاره سوم، و نیز در گستره رخنه سیاسی و نظامی میانرودانی‌ها به شرق را در پی داشت.^۱

۲. دامنه و سرشت پژوهش کنونی

این پژوهش بر آن است به ارزیابی سرشت و گستره روابط جنوب میانرودان با شرق، در پرتو یافته‌های جدید باستان‌شناسی و تاریخی بپردازد. منظور ما از «شرق» همان ایران، جنوب آسیای میانه (ترکمنستان جنوبی، مرگیانه و باختر) و مرز سرزمینهای هندوایرانی (افغانستان و پاکستان)، تا دره رود سند است. گستره زمانی پژوهش نیز عمدتاً هزاره سوم، با بازگشتی به عقب در هزاره چهارم است تا دوره اوروک ۴ و نیز «پدیده پیش-ایلامی» را نیز دربرگیرد. پایان دوره مورد نظر ما، یعنی حوالی ۲۰۰۰ پ.م.، هر چند با تحولات تاریخی مهمی در میانرودان همراه است، اما از دید روابط آن با شرق چندان از اهمیت برخوردار نیست؛ و به دلیل محدودیت حجم [کتاب]، پژوهش را تا تاریخ ۱۷۰۰/۱۸۰۰ پ.م. گسترش نداده‌ایم که به لحاظ باستان‌شناسی، گزینشی طبیعی تر شمرده می‌شود.

از دید جغرافیایی، بر نواحی‌ای تأکید شده است که در تحولات اخیر از اهمیت برخوردار بوده‌اند که به‌ویژه نواحی درونی فلات ایران، باختر، و نواحی حاشیه‌ای خلیج فارس را دربرمی‌گیرد. نیاز به بررسی مفصل تجارت دریایی از منطقه تمدن سند [تا میانرودان]، از

۱. بنگرید به مقاله [کلاسیک] پیوتر اشتاینکالر در این باره:

P. Steinkeller, "A contribution to the historical geography of Iran in the 3rd Millennium B.C.", *ZA* 72: 237-265.

انبوه بررسیهای انجام شده در این باره در این اواخر ریشه می گیرد. تجارت دریایی از راه خلیج فارس، مؤلفه‌ای مهم از شبکه تأمین کالا برای سومر از راه شرق را تشکیل می داده است که باید در هر بررسی مرتبط با مقیاس و طبیعت بازرگانی با ایران، لحاظ شود. بسیاری از کالاها، دست کم بر روی کاغذ، از راه کشتی رانی و نیز توسط کاروانهای گذرنده از درون خاک ایران، قابل دسترسی بوده اند. مضمون غالب در این پژوهش، پی بردن به آن است که هر کالا به چه میزان از هر یک از دو مسیر مزبور تأمین می شده است.

در چارچوب این عوامل جغرافیایی و گاهنگاری (chronological)، جنبه های گوناگونی از روابط شرقی میانرودان، بسته به موجودی داده های مربوطه و نیز با تأکید بر پژوهش های اخیر، جهت بررسی گزینش شده اند. بیشتر پژوهش کنونی به چیزی می پردازد که می توان آن را به طور عام، روابط سیاسی و اقتصادی نامید. روابط سیاسی [میانرودان] با شرق، پیش از این با این تفصیل مورد پژوهش قرار نگرفته است. گرچه تاریخ سیاسی ایلام و میانرودان را [پیش از این] نگاشته اند، اما هیچ پژوهشی یک شرح «روایی» از روابط دو سرزمین را ارائه نداده است. مبنای چنین شرحی، از دوره «سلطنت های آغازین» III آغاز می شود که متن های اکیداً «تاریخی» نخستین بار در آن مقطع پدیدار می شوند. این گونه متن ها با گذشت هزاره [سوم] فراوان تر و قابل اعتمادتر می شوند؛ گرچه چندین خلأ زمانی جدی نیز وجود دارد [که در آن فواصل، اسناد کم است یا وجود ندارد- مترجم].

روابط اقتصادی میانرودان و شرق، دربردارنده مجموعه مقولاتی نه چندان خوش تعریف است که در سالیان اخیر مورد توجه گسترده قرار گرفته است. بخش بزرگی از این پژوهش، مستقیم یا غیرمستقیم، به جنبه های گوناگون همین مضمون می پردازد: چه کالاهایی بین ایران بزرگ و میانرودان مبادله می شده است و با چه وسایلی؟ این بازرگانی تا چه میزان با سیاست مربوط بوده (اگر اصلاً چنین ارتباطی وجود داشته است)؟ و اهمیت اقتصادی آن چه بوده است؟ در بسیاری از کارهای اخیر، تجارت «بین سرزمینی» با نواحی درونی فلات ایران را دارای رتبه مهمی در اقتصاد میانرودان دانسته اند. آیا این دیدگاه، با ارزیابی شواهد تازه بدست آمده، تقویت می شود؟ هر دوی شواهد کتبی و باستان شناسی برای درک بهتر این مقولات از اهمیت برخوردارند. پژوهشهای اخیر توسط محققانی با گرایش های «انسان مدارانه» (Anthropological)، گاه با پرداختن [بیش از اندازه] به تحلیل های «دنیادیده تر» (More Sophisticated) از داده های باستان شناسی، به قیمت چشم پوشی [نسبی] از داده های اسنادی [= مکتوب] مخدوش شده است. این قضیه در موضوع مورد بحث ما بیشتر نمود می یابد؛ زیرا در اغلب موارد، متن های مربوطه مکملی بر

داده‌های باستان‌شناسی شمرده می‌شوند؛ چرا که شواهد مرتبط با اشیاء گرانبها و کالاهای ازین رفتنی، اغلب در محوطه‌های باستان‌شناسی باقی نمانده‌اند. افزون بر این، توزیع زمانی این دو گونه متفاوت از شواهد نیز، به گونه‌ای که امروز باقی مانده‌اند، در بیشتر موارد مکمل یکدیگرند [بدین معنی که در جایی که یک دسته از شواهد موجود نیست، می‌توان به دسته دوم رجوع کرد و برعکس - مترجم]. [برای نمونه] نشانه‌های «حضور» سومریها در فراسوی مرزهای خود (مثلاً در مصر، فرات بالا، ایران و خلیج فارس)، عمدتاً از هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم پ. م. است؛ حال آن که شواهد کتبی از ارتباطات در فواصل دور، عمدتاً به مدت‌ها پس از آن، یعنی در دوره اکد و دودمان اور سوم بازمی‌گردد. مخاطرات اتکاء صرف به داده‌های باستان‌شناسی، به خوبی از مورد عمان آشکار می‌شود که مواد فرهنگی آن از هزاره سوم، که بازرگانی سومر با [سرزمین] مگن [عمان باستانی] در بیشترین اندازه خود بود، بیشتر متوجه بلوچستان و نواحی شرقی‌تر، یعنی بسیار دور از خود سومر است. به گونه‌ای مشابه در بحرین، با تاریخ‌گذاری دوباره معبد «بربر» در پایان هزاره سوم، عملاً هیچ تأثیر سومری بر مواد فرهنگی محلی تا پیش از به قدرت رسیدن دودمان سوم اور وجود ندارد که خود، مدت زمان بسیاری پس از آن است که بازرگانی با سومر آغاز شده بوده است. در این پژوهش، تا آنجا که ممکن باشد، تلاش بر آن بوده است که شواهد موجود باستان‌شناسی با همتاهای تاریخی و زبان‌شناسی خود (مبتنی بر منابع کتبی) یکپارچه گردند تا بدین وسیله، بیشترین امید برای رسیدن به یک ارزیابی متوازن فراهم آید.

میانرودان تقریباً برای تمامی مواد خام به جز نی و خشت (که بهره‌فراوانی از آنها داشت) نیازمند واردات بود. فلزات، الوار و بیشتر گونه‌های سنگ، و نیز گونه‌های جانوری و فرآورده‌های ثانویه (مانند عطر، روغن، صمغ و چرم) باید وارد می‌شدند. وجود هریک از این کالاها، چه در متون کتبی و چه در شواهد باستان‌شناختی، به تکمیل تصویر کلان ما از روابط اقتصادی میانرودان کمک می‌کند و بنابراین، هریک شایسته توجه است؛ اما محدودیت حجم کتاب، مانع ما از پرداختن به این تصویر کلان خواهد شد. پس در این پژوهش بر آن دسته از مواد و دست‌سازه‌ها متمرکز خواهیم شد که ثابت شده است بیشترین تأثیر را بر روابط میانرودان و شرق داشته‌اند: آنها عبارتند از فلزات و فلزکاری، سنگ و کارهای سنگی. سفال، که مبنای پژوهش‌های آغازین در روابط ایران- میانرودان را تشکیل می‌داد، در اینجا تنها در پیوند با دوره اوروک متأخر و دوره پیش-ایلامی بررسی شده است؛ زیرا پس از این دوره، راه سرمایه‌های میانرودان و فلات ایران از هم جدا می‌شود. این موضوع بیش از پیش با انواع ظروف منقوش در ایران، از زاگرس شمالی به سوی لرستان و

[دشت] شوشان («سبک دوم» شوشان)، تا جنوب ایران مرکزی (جلیان، تپه یحیی) و بلوچستان («ظروف کولی») روشن می‌شود؛ حال آن که سفالهای همزمان آنها در میانرودان، عمدتاً ساده و یکنواخت، و یا تنها مزین به کنده کاری هستند. تبادل سفال بین میانرودان و فلات پس از دوره جمدت نصر / «سلطنت‌های آغازین یک» عملاً ردیابی نشده است (تنها چند کوزه «سبک دوم» شوشی / لرستانی در سال ۱۹۱۰ از سومر گزارش شده است. جالب توجه آن که به نظر می‌رسد در دوره اوروک متأخر تا «سلطنت‌های آغازین یک» خود سفال و یا تأثیر سبک منقوش، هر دو راه را پیموده است: گونه‌های اوروک متأخر (جامه‌های «لب واریخته» [bevelled rim] و کوزه‌های چهاردهنه) از دشت شوشان تا نواحی فلات (سیلک، گودین، ابلیس و تپه یحیی) یافت شده‌اند؛ همچنین ظروف چند رنگ جمدت نصر، و «ظروف سرخ» دوره «سلطنت‌های آغازین یک» برگرفته از [سبک] فلات [ایران]، به سوی غرب تا دشتهای میانرودان (سومر، دیاله) گسترده شده بوده‌اند). در اینجا نکته مهمی، هر چند منفی، نهفته است که به طور خلاصه به آن پرداخته می‌شود: میانرودان و ایران هزاره سوم اساساً دو «جهان» متفاوت «سرامیک» را تشکیل می‌دادند؛ پس در سفالهای آنها نیز بازتاب تفاوت‌های نژادی میان سومری - سامی‌های دشت‌های میانرودان، و جمعیت‌های غیرسومری - غیرسامی و مختلط ساکن در فلات ایران دیده می‌شود. در یک کلام می‌توان گفت [صنعت] «سفال» و [ترکیب قومی] «مردم» در پیوند با هم بوده‌اند.

۳. اصطلاحات جغرافیایی

قلب سیاسی و فرهنگی میانرودان در دوره مورد بررسی ما، [سومر] در جنوب کشور بوده است. تمرکز قدرت از سومر به اکد منتقل شد و بار دیگر [توسط دودمان اور سوم] به سومر بازگشت. اما این تغییرات ارتباطی با مضمون این پژوهش نمی‌یابند. بنابراین همواره مقصود ما از «میانرودان»، «جنوب میانرودان» (یعنی بابل) است و «سومر» را باید به گونه سر بسته، «سومر-اکد» تعبیر کرد. به دلیل ابهام در مکان سرزمینهای شرقی [= فلات ایران]، از نامهای «قراردادی» امروزی و یا اسامی یونانی استفاده شده است. مقصود ما از «ایران بزرگ»، ایران و نواحی مرتفع مجاور، از جنوب آسیای میانه تا افغانستان و بلوچستان است.

فصل اول

جغرافیای تاریخی «ایران بزرگ»

۱. مردم و مکانهای ایران بزرگ

برخلاف میانرودان، که انبوه متنهای برجای مانده، مبنای معتبری را برای بررسی مکانهای باستانی فراهم می‌آورد، جغرافیای سیاسی ایران در هزاره سوم بسیار ناشناخته است. بسیاری از نامجاهای ایرانی را می‌توان در متن کتیبه‌های همزمان شاهانه سومری-اکدی، فهرستهای جغرافیایی، متن‌های بایگانی و قطعات ادبی، و نیز در فهرستهای جغرافیایی که بعدها تنظیم شده‌اند یافت؛ اما به جز شوش، که اشارات کتاب مقدس به آن، متضمن حفظ هویت باستانی آن [در اذهان مردم] شده است، تنها مکان یک مرکز شهری در فلات ایران به دقت مشخص است: انشان، پایتخت ایلام، که مکان آن بر مبنای متون میخی بدست آمده از محوطه تل ملیان در فارس شناسایی شده است. باقی نواحی شرقی تر فلات ایران، از دید تاریخی ناشناخته‌اند. این ناشناخته ماندن عمدتاً به نبود اسناد کتبی بومی در ایران بازمی‌گردد؛ حقیقتی که شاید بخشی از آن را بتوان به نبود حفاری در جاهای مزبور نسبت داد. یک عامل عمده این است که نوشتجات «دیوانی» [مانند ثبت معاملات، پرداخت جیره و غیره] در ایران هزاره سوم به اندازه میانرودان رواج نداشته است. جدای از متون «پیش-ایلامی»، که تاکنون نتوانسته‌اند آنها را به درستی بخوانند، تنها از چند محوطه ایرانی هزاره سومی متونی بدست آمده است که همگی، مگر انشان، در منتهی‌الیه جنوب غربی کشور قرار دارند.

مسائلی از این دست، در جاهای دیگر، مانند نواحی سامی‌نشین خاور نزدیک (به‌ویژه فلسطین) به این شدت خودنمایی نمی‌کند؛ زیرا نام محوطه‌های باستانی کمابیش در نامهای امروزی آنها باقی مانده است. اما در ایران، رخنه پی‌درپی مردم هندو-اروپایی، تا اندازه زیادی به محو نامهای قدیمی تر ایلامی و دیگر نامهای محلی انجامیده است. جدای از شوش (به سومری: شو-شین؛ شوشین (أ)؛ به اکدی: شو-شین) و چند استثنای ممکنه دیگر (مانند

مکن که می تواند در مکران امروزی بازتاب یافته باشد که مردم آن به پارسی باستان مک و به یونانی مکی خوانده شده اند)، نام امروزی محوطه ها پیوند قابل شناسایی ای با نامهای باستانی ندارند.

پس با کمی قصور، ناگزیریم بخش بزرگی از اسناد میانرودانی را مرجع خود برای جغرافیای سیاسی ایران در هزاره سوم قرار دهیم؛ هرچند این نیز خود به پیدایش مشکل دیگری می انجامد: جهت دار بودن «سومر-محور» متن ها، گونه ای «گرایش» را گریزناپذیر می گرداند و بنابراین باید برای رسیدن به تصویری «همه سونگر»، برخی امکانات را گشوده نگاه داشت. نخست باید گفت گستره «علائق» متن ها، محدود به دولت-شهرهایی است که سومری و اکدی ها با آنها روابط نظامی، سیاسی یا اقتصادی داشته اند. بنابراین تواتر اشاره به یک نامجای ایرانی، تنها تابع اهمیت آن نبوده و می تواند متأثر از مجاورت آن با میانرودان باشد (تواتر اشاره به شوش به این فرض نادرست انجامیده بود که شوش، و نه انشان، پایتخت ایلام بوده است). دولت شهرهای به مراتب دورتر، که شاید بسیار هم نیرومندتر بوده اند، می توانند تنها به ندرت مورد اشاره قرار گرفته باشند و شکی هم نیست که به برخی هرگز هم اشاره نشده است. دوم آن که دقت داده های جغرافیایی که می توان از این متن ها استخراج کرد، اغلب مورد سؤال است. این به ویژه در مورد کتیبه های شاهانه و قطعات ادبی صدق می کند که اعتبار تاریخی و جغرافیایی آنها می تواند متأثر از گرایش های تبلیغاتی یا ادبی، تا اندازه ای مخدوش شده باشد.

در طول تاریخ، و یا دست کم در فاصله زمانی ای که از آن مستندات در دست است، مرز ایران و میانرودان همواره نمایانگر یک تغییر ناگهانی نژادی-زبانی بوده است. برای نمونه در هزاره سوم، استقرار سومری ها و اکدیه ها اساساً به جلگه رسوبی میانرودان محدود بود، در حالی که در ارتفاعات شمالی و شرقی [ایران] تلفیقی از مردم غیر سومری و غیر اکدی [و با نژادها و زبانهای مختلف] می زیستند.

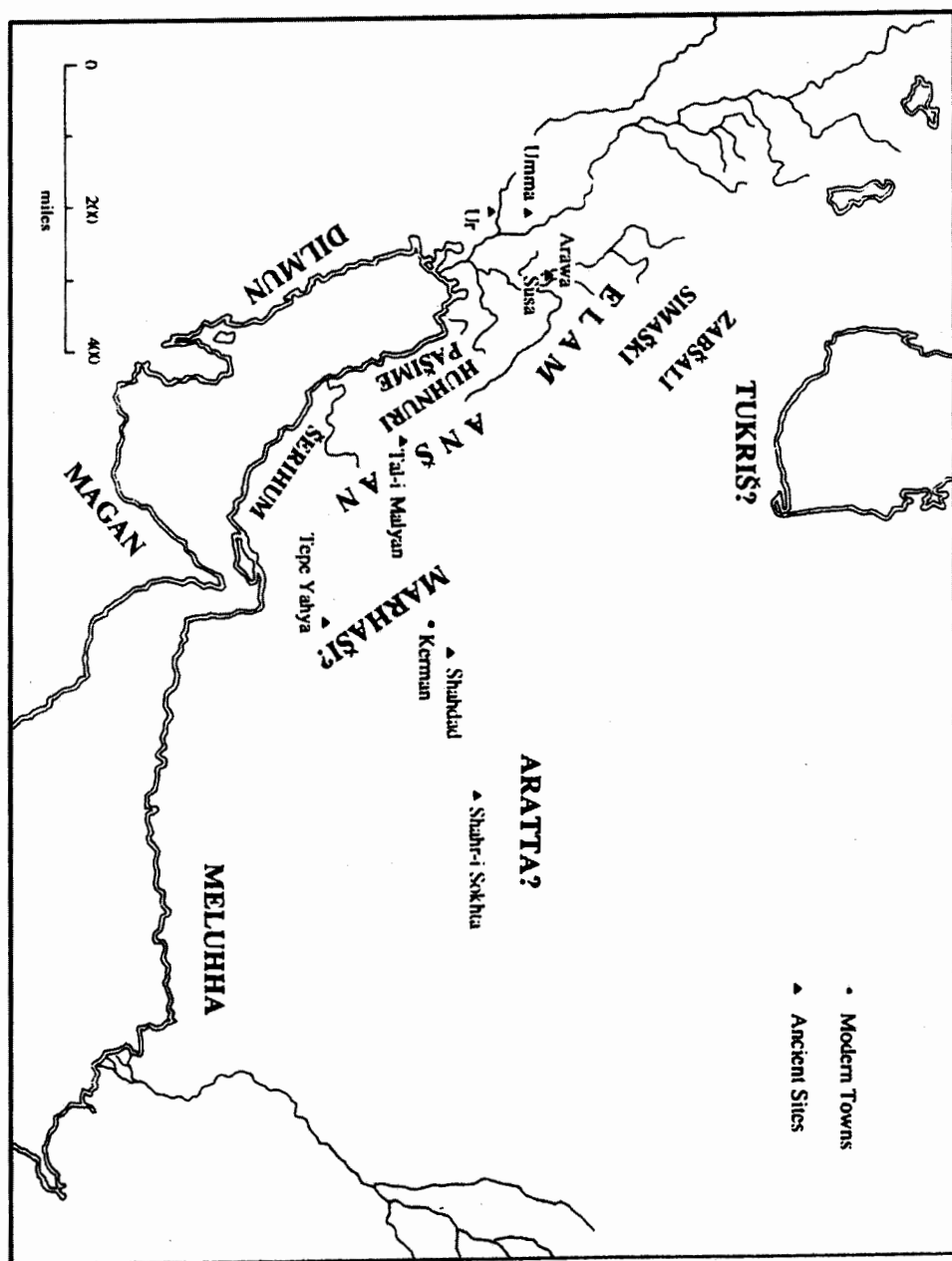
در اواخر هزاره سوم، مردم سامی غربی (عمدتاً آموری) از سوریه، به جنوب میانرودان رخنه کردند که آنها نیز سرانجام در لبه های جلگه دجله و فرات متوقف شدند. در آن زمان، ارتفاعات شرقی [زاگرس و فلات ایران] به لحاظ قومی و زبانی، جهانی کاملاً متفاوت به شمار می رفت و از آغاز هزاره اول نیز شاهد تسلط مردم هندو-اروپایی بود.

بنابراین از دید میانرودانی ها، هر دولت شهر بلندیهای شرقی، سرزمینی خارجی شمرده می شد که بازتاب مستقیم آن را در ریشه شناسی برخی واژگان کلیدی سومری و اکدی می یابیم. برای نمونه، واژه سومری معادل «کوه» (کور) را برای «سرزمین خارجی» نیز به کار

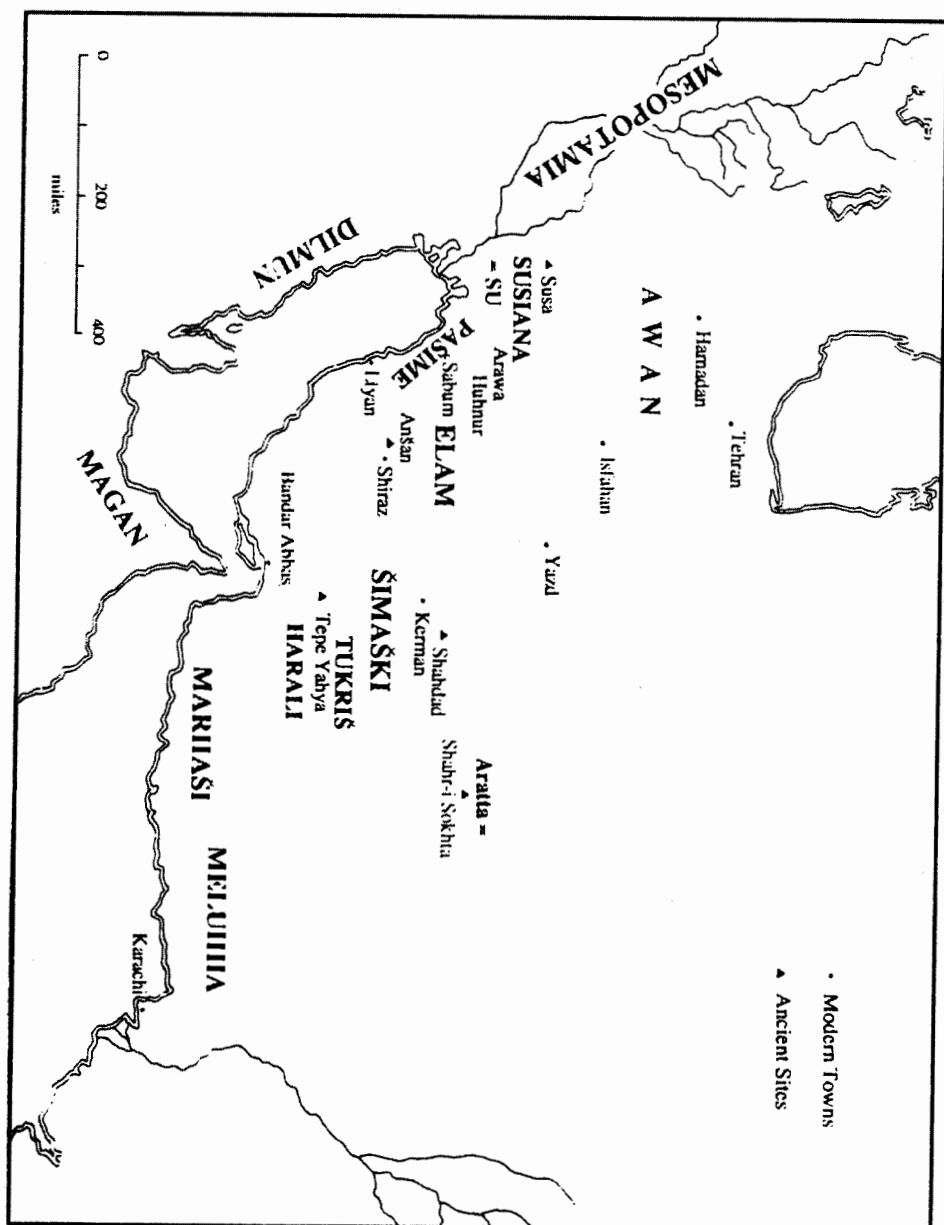
می بردند و بنابراین اطلاقی برای «خارجی» شمرده می شد که از دید ادبی، «مردی از کوهستان» معنی می داد (لو - کور). (در متون غیرادبی هزاره سوم، مکانهای غیرمیانرودانی که با واژه **اورو** («شهر») توصیف شده اند عبارتند از انشان، شریفوم («آن سوی دجله؟») و تیشیدی. مکانهایی نیز که با نشان **کور** («سرزمین خارجی») توصیف شده اند، عبارتند از سویبر، مروتو، ایلام، دیلمون، مگن و ملوهه، تیدنوم، گو تیوم، مرهشی، لولوبی و بسیاری دیگر. بسیاری مکانهای دیگر را با نشان توصیفی **م - د - آ** - **م** آورده اند که به صورت «سرزمین (ها)» ترجمه شده و شاید به معنی «سرزمین ها [ی شهر X]» باشد. این دسته شامل مکانهای خارجی مانند شیمشکی (لو. سو. آ)، سیگریش و زبشلی (هر دو در شیمشکی)، انشان، اُون، ایلام، گو تیوم، همزی و شوش می شوند). به همین گونه، در دوره اکد و نیز دوره دودمان اور سوم، واژه اکدی معادل «شرق»، یعنی شدیوم، «خارجی» معنی می داد. از مردمان شرقی که در اسناد هزاره سوم میانرودان به آنها اشاره رفته است، تنها ایلامیها از خود اسناد نوشتاری بر جای گذاشته اند. از جمله اقوامی که در پیوند نزدیک با ایلام، و شاید در جنوب ایران بوده اند، می توان به مردم مرهشی، شیمشکی، پشیم، زهر و دیگر مناطقی اشاره کرد که برچسب قومی و زبانی آنها نامعلوم است و تنها سرنخ، نامهای فردی و جغرافیایی آنها است که در اسناد ایلامی و سومری ثبت شده است. در هزاره سوم، قلمرو شمال و شمال شرق سومر، از کوههای کشیده شده از لرستان و کردستان تا شمال سوریه، به گونه ای روزافزون به زیستگاه مردم حوری بدل شد. دیگر مردم کوههای زاگرس (شامل لولوبی و گوتی) را تنها از معدود کتیبه های سلطنتی اکدی و یا در حد نام می شناسیم.

در ادامه به شواهد مرتبط با مکان نامجایای مهم تر آمده در اسناد میانرودانی خواهیم پرداخت. در بیشتر موارد آشکار نیست این نامجاها نمایانگر منطقه هستند یا شهر؛ زیرا این تمایز به ندرت آشکار شده است. نشان توصیفی عام کی برای نامجاها، مبهم است، مگر آن که واژه های معادل «شهر» (**اورو**) یا «سرزمین» (**کور**) پیشوند آن شده باشد (که این هم به ندرت پیش آمده است). برآستی نمی توان پی برد که مقصود «شهر» بوده است یا منطقه. در برخی موارد وضعیت از این هم پیچیده تر است: گاه منطقه ای را با ارجاع به شهر اصلی آن، یعنی به صورت «سرزمین (های)» [**م - د - آ** یا **م - آت**]..... توصیف کرده اند. بنابراین مثلاً هم با «شهر انشان» و هم با «سرزمین (های) انشان» مواجه هستیم (در متن های گودآ، فرمانروای سومری شهر لگش).

این مانع از آن می شود که بتوان نامها را در دسته بندیهای مختلف [شهر، سرزمین، دولت شهر و غیره] گنجانند. از چند مورد کم شمار قطعی می توان پی برد که افزون بر نام



تصویر ۲ - جای احتمالی برخی مناطق شرق میانرودان و درون فلات ایران که در اسناد میانرودانی هزاره سوم نام برده شده‌اند.



تصویر ۳- بازسازی ممکنه دیگر برخی نامجاهای ایرانی

شهرها، برخی نامها نیز متعلق به مناطقی با اندازه و تعاریف گوناگون است؛ از قبیله یا دیگر قلمروهای قومی گرفته تا قلمروهای ملی، امپراتوریه‌ها و محدوده‌های «فراملیتی» (معادل برخی نامهای امروزی چون «مغرب»، «آمریکای لاتین» و «اروپا»). به هر روی برای بیشتر نامجاها، مبنای دقیقی برای پی بردن به تعلق آنها به دسته‌ای معین در دست نیست. شاید کاتبان میانرودانی گاه از تمایزاتی که برای آنها مهم نبوده چشم‌پوشی کرده باشند؛ هرچند ممیزه مزبور می‌توانسته است نمایانگر یک تقسیم‌بندی ناب‌نژادی یا سیاسی بوده باشد. از همین رو است که به نظر می‌رسد نام ایلام (نیم) گاه اطلاق عام به (مردم) «بلندیهای شرقی» بوده است که بنابراین به دشواری می‌تواند نمایانگر ایلامیان راستین از انشان بوده باشد.

الف) آرَت

جدای از ارجاعاتی «سست و مبهم» [در قرائت] در متنهای کهن اوروک (از حوالی ۳۰۰۰ پ.م.) به آرَت، این نام در هیچیک از نوشته‌های غیرادبی میخی تا آغاز هزاره اول نیامده است.^۱ اما باور سومریهای هزاره سوم به وجود شهری به این نام، که حتی به «هفت دیوار رنگین» آن نیز اشاره شده، از چندین ارجاع در متن‌های ادبی و واژه‌نامه‌ای (Lexical) برمی‌آید که در آن، آرَت اغلب با نشان توصیفی «مکانی» آمده است (در متن‌هایی از آبو سلابیخ [از حوالی ۲۶۰۰ پ.م.]، ایلا و شاید هم ماری [همگی از شهرهای میانرودان]؛ و یک مورد هم در دو نسخه از متن‌های اور سوم در نیپور. در یکی از متن‌های «فهرست خدایان» دوره «سلطنت‌های آغازین»، به لوگل آرَت [= «شاه آرَت»] اشاره شده است. واژه آرَت-کی نیز در متن‌های واژه‌نامه‌ای هزاره سوم وجود دارد، هرچند به ندرت به عنوان یک مکان جغرافیایی است. در متن‌های «فارا»، آرَت (بدون نشان توصیفی کی) به گونه‌ای ظرف مفرغی دلالت می‌کند؛ هرچند در استوانه گودا، آرَت-کی می‌تواند یک نامجا و یا لقبی به معنی «افتخارآمیز» برای نامجای کیش باشد. این قرائت اخیر و نیز دیگر گزاره‌ها که در آن آرَت-کی به همراه کیش آمده، بر مبنای واژگان هزاره اول است که در آن بجای آرَت-کی، معادل‌های اکدی آن به صورت کَبَتو و تَدَنوم آمده است. از قرار معلوم این کاربرد نام شهر، به ثروت افسانه‌ای شهر بازمی‌گردد که در حماسه‌های سومری نیز، حتی مدتها پس از قطع ارتباط دوطرفه، بازتاب یافته است). جزئیات بیشتری را می‌توان در مجموعه اشعار روایی مشهور از دوران پیش از تاریخ (تقریباً دوره «سلطنت‌های آغازین» دو) یافت که محوریت آنها،

۱. همچنین توجه کنید به اشاره به آرتری اُی در نزدیکی آراخوزیا که قرن‌ها بعد در متن زیر آمده است:

Periplus of the Erythraean sea, 47.

رقابت میان اوروک و [سرزمین] مرتفع آرْت، در دوره فرمانروایی انمِرکار و پسرش لوگَل بَنَد، دومین و سومین فرمانروایان اوروک یک است. در حماسه انمِرکار و پسرش لوگَل بَنَد انمِرکار به آرْت لشکر کشیده و آن را محاصره می کند. گرچه بیشتر نسخه های موجود این قطعه، تدوین دوره بابل کهن است [اوایل هزاره دوم]، اما بی گمان اصل داستان در هزاره سوم تدوین شده است (از یک متن از دوره اور سوم [سده ۲۱ پ.م.] و یکی هم از دوره «سلطنت های آغازین» [نک بالاتر] آگاه هستیم). بر مبنای این گواه، احتمال (و البته فقط احتمال) وجود این مکان وجود دارد (بسنجید با نظر میخالوفسکی (۱۹۸۶) که می گوید: «معقول ترین نتیجه گیری آن است که آرْت هرگز وجود نداشته و تنها یک مضمون اسطوره ای بوده است»؛ اما از سوی دیگر موری (Moorey) (۱۹۹۳) بعید می داند که آرْت و دیگر سرزمینهای ایرانی، برای سومریها گونه ای «الدوداو» (سرزمینی اسطوره ای و دوردست، با ثروت زیاد) نبوده باشد). اشارات هزاره اولی به آرْت بیشتر با مکانی درون میانرودان هماهنگی دارد و نمی تواند با توصیف آشکار و البته عام هزاره سومی آن در اشعار سومری، به عنوان مکانی دوردست، فراز «قله ای غیر قابل دسترس»، و «در میان بلندیهای (شرقی) که خورشید از آن طلوع می کند» جور باشد. پس مکان یابی آرْت تنها بر مبنای گواه همان متن های حماسی، به ویژه توصیف مسیر پی گرفته شده توسط پیک فرستاده شده از اوروک، و همچنین منطقه فرضی منشاء [صادرات] مواد خامی انجام شده است که آرْت ای ها به آن دسترسی داشته اند.

آن گونه که در اشعار مزبور توصیف شده، مسیر دراز و دشوار آرْت، که [ظاهراً] تنها بر بازرگانان و راهنمایان نظامی آشکار بوده است، ابتدا از شوش، سَبوم (شاید منطبق بر آغا جاری کنونی) و دیگر جاهای نامشخص (به ترتیب: زوبی / کوه سیاه، کوه سَبوم، و «کوه غار» (هوروم کورک) می گذشته و سپس به کوه های سرزمین انشان می رسیده است. آنگاه در انشان (و شاید در فراسوی آن؛ دیدگاه مجیدزاده)، از «هفت کوهستان» می گذشته تا به خود آرْت می رسیده است. راه در نقطه ای، شاید پس از گذر از کوه ها، از «سرزمینی تخت» می گذشته است.

حماسه انمِرکار - لوگَل بَنَد باز تاب دهنده جنبه خیال انگیز آرْت برای سومریها و نیز غبطه آنها به غنای شهر مزبور از داشتن فلزات و سنگهای گرانبها، از جمله طلا، نقره، قلع، و بالاتر از همه، سنگ لاجورد است: مورد اخیر در آرْت چنان شاخص بوده است که آن را به صورت «کوه لاجورد درخشان» و معبد آن را به درستی «خانه لاجورد» (ل - ز - گین - ن (ا ک)) توصیف کرده اند (معبد از لاجورد ساخته شده بوده است). در متن آمده که اشتغال مردم ارت به «طلا و سنگ لاجورد درخشان» بوده است (قرائت دیگر: «طلا، نقره و سنگ لاجورد»);

آنها سرزنش شده‌اند به این که «لاجورد خالص را از قطعات [معدن] جدا می‌کنند» و «سنگهای کوهها را از کوه خود [کنده و] پایین می‌آورند»؛ که تلویحاً بدان معنا است که مردم اُرت خود می‌توانسته‌اند سنگها را از معدن استخراج کنند.

این نشانه‌ها برای تثبیت جایی برای اُرت در بلندیهای [فلات] ایران، در شرق انشان (به مرکزیت تل ملیان امروزی) کفایت می‌کند؛ اما تلاش برای تثبیت بیشتر و تعیین قطعی جای آن، برای نمونه در شهر سوخته، تنها بر تعبیر مشکوک از متون حماسی استوار بوده [و به آسانی پذیرفتنی نیست].^۱ به ویژه توصیف مسیر رسیدن به اُرت در متون حماسی را نمی‌توان یک مسیر [واقعی] تاریخی پنداشت؛ آن‌گونه که برخی در پی شناسایی قطعی «هفت رشته کوه» و تطبیق آن با کوههای فارس و کرمان برآمده‌اند (مجیدزاده و هانزمن)؛ در عوض باید آنرا توصیفی قالبی [= فرمول وار] در متون ادبی سومری و بازنمایی از «دیدگاه جغرافیایی» آنان دانست که عاری از دقت جغرافیایی [مورد انتظار ما] است. این که اُرت را فراسوی انشان می‌پنداشته‌اند به اندازه کافی آشکار است؛ اما تا هنگامی که مرزهای انشان هزاره سوم (یعنی ایلام) با دقت بیشتری تعیین نشود، کماکان امکانات زیادی گشوده می‌ماند. به گونه‌ای مشابه، درباره پیوند مردم اُرت با مواد خام اشاره شده نیز نمی‌توان به مکانی قطعی اشاره کرد، زیرا حتی سنگ لاجورد، یعنی کمیاب‌ترین جنس گرانبهای اشاره شده نیز می‌تواند از جاهایی آورده شده باشد که اکنون [از سنگ معدن] تخلیه شده و یا امروزه ناشناخته است. همچنین احتمالاً تنظیم‌کنندگان متن نمی‌توانسته‌اند میان مکان منبع اصلی سنگ معدن و جایی که در آن بلوک‌های معادن سنگ لاجورد برش می‌خورده است، تمایز قائل شوند (آن‌گونه که از کاوشهای باستان‌شناسی، در مسیرهای جنوبی ایران، در شهر سوخته و تپه حصار، در فواصل دور از بدخشان برمی‌آید) و شاید در چنین موقعیتی نیز نبوده‌اند. اشاره به وجود قلع در اُرت نیز کم‌اهمیت‌تر از آن است که بتواند پشتیبان هرگونه بحثی مرتبط با کشف اخیر ذخائر این فلز در افغانستان باشد.

زمانی در سالهای دهه ۷۰ [بر مبنای قرائتی از لوح‌ها] این بحث مطرح شد که اُرت توسط کشتی از اوروک در دسترس بوده است؛ که اگر روزی تأیید شود، تمامی نظریات کنونی مستلزم بازنگری است (در این پیوند جالب توجه است که آشوریها در هزاره اول، رود کرخه را «رود لاجورد» می‌نامیده‌اند *Uqnu*).

۱. عدم قطعیت در تعیین مکان آن از گستردگی نواحی عنوان شده پیدا است: هرمان ۱۹۶۸، جنوب یا جنوب شرقی دریای خزر؛ مجیدزاده ۱۹۷۶ و ۱۹۸۲، کرمان [و اخیراً در جیرفت]؛ سرتیندی ۱۹۷۱، بدخشان؛ هانزمن ۱۹۷۸، و اشتاینکلر ۱۹۸۲ و والا (Vallat) ۱۹۸۲، شهر سوخته؛ س. کوهن ۱۹۷۳، همدان، نهاوند، کرمانشاه، سنندج.

ب) ایلام

ایلام در طول هزاره سوم و مدتها پس از آن، مهم‌ترین و نیرومندترین همسایه سومر بود. رابطه دو قدرت همواره دچار بی‌ثباتی بود: احترام متقابل مضطربانه، اغلب به دشمنی‌های مقطعی بدل می‌شد که گاه نیز جنگ تمام‌عیار را در پی داشت. گرچه گاه آتش‌بس و یا حتی اتحادی برقرار می‌شد، اما دو قدرت بیشتر با هم سر جنگ داشتند. فرمانروایان سومری از ائنتوم، گاه شهادت خود را با فتح ایلام به رخ می‌کشیدند و ایلامی‌ها نیز به نوبه خود در برخی موارد، به هنگام ضعف سومر، به جلگه‌های میانرودان سرازیر می‌شدند. این کار در آخرین سالهای هزاره سوم با نهایت تأثیر انجام شد و به چنان انهدام سیاسی و فرهنگی‌ای انجامید که سومریها هرگز نتوانستند آن را احیا کنند.

ایلام همچنین به لطف حفاریهای گسترده [دشت] شوشان و نیز اخیراً انشان در فارس، شناخته‌شده‌ترین قلمرو شرق [میانرودان] است؛ ضمن این که ایلامیها تنها همسایه «صاحب خط» سومر بودند. ایلامیها نخست با استفاده از خط تصویری کماکان ناشناخته «پیش-ایلامی» و سپس، از دوره اکد به بعد، خط میخی میانرودانی، به ثبت مقولاتی کمابیش مشابه موارد همسایگان میانرودانی پرداختند که عبارت بود از امور روزانه و شرح و بسط دستاوردهای شاهانه. اما زبان متون ایلامی کاملاً متفاوت است و نه با سومری، نه با اکدی، و برآستی با هیچیک از زبانهای شناخته شده مرتبط نیست (هر چند پیوندهایی با زبانهای قفقازی و دراویدی پیشنهاد شده، اما کماکان اثبات نشده است). از میان همین متن‌ها، که با متن‌های پرشمارتر میانرودانی نیز تکمیل می‌شود، تصویری از جامعه ایلامی و تاریخ سیاسی آن بازسازی شده است.

برای سالهای سال، تمرکز کامل کاوشهای باستان‌شناسی در شوش، طبیعتاً، اما به اشتباه بر این فرض استوار بود که محوطه مزبور پایتخت و مرکز جغرافیایی ایلام در هزاره سوم و دوم بوده؛ که البته می‌دانیم در دوره هخامنشی اکیداً چنین بوده است. پس ایلام را مستقیماً با شوشان یکی گرفته و مواد فرهنگی شوش را عموماً نماد ایلام می‌پنداشتند.

تطابق تل ملیان در فارس با شهر انشان^۱، که در بیشتر تاریخ خود پایتخت ایلام بوده است،

۱. گرچه این تطابق پذیرش جهانی یافته است، اما باید دانست که کتیبه‌های مورد استناد از سده ۱۲ پ.م. هستند [ونه از هزاره سوم]. پس شناخت انشان هزاره سوم کماکان با یک علامت سؤال روبرو است؛ چراکه از حفاریها برمی‌آید که ملیان، و درواقع باقی نواحی رود گُز، از حوالی ۲۶۰۰/۲۸۰۰ تا ۲۲۰۰ پ.م. خالی از استقرار دائم بوده است. این همان دوره‌ای است که انشان در اسناد میانرودانی اهمیت زیادی می‌یابد. زندگی در فارس تا آغاز دوره [سفال] کفتری، از نوع کوچ‌نشینی شبانی بود و بنابراین انشان تا اواخر هزاره سوم خالی از اسکان دائم بوده است.

افقهای جغرافیایی ایلام را گسترش بزرگی داد و سرمنشاء نظریه والا (Vallat) در باز-تعبیر جغرافیا و ساختار «اتحادیه ایلام» شد. وی با تحلیل عناوین [شاهانه] ایلامی، و نیز شواهد دینی و نام‌شناسی، به این نتیجه رسید که شوش، نه فقط مرکز جغرافیایی و سیاسی ایلام نبوده، بلکه در لبه غربی قلمرو مزبور قرار داشته، اما موقعیت آن در دشت [برخلاف نواحی کوهستانی]، آن را در زمره سایر مراکز ایلامی، ممتاز می‌کرده است (از دیگر شهرهای عمده ایلامی، تنها آوان با اطمینان در دشت‌ها قرار داشته است؛ چرا که هر دو شهر، در متنهای دوره اور سوم [اواخر هزاره سوم]، آشکارا فاقد نشان توصیفی نیم، به معنی «سرزمینهای بلند» هستند). این نکته در سرشت «متغیر و دوگانه» مواد فرهنگی و ترکیب قومی شوش نیز بازتاب یافته است که همزمان، هم ایلامی و هم میانرودانی بوده است (بنگرید به کتاب پیر آمیه، شوش، نشر فرزاد روز). نامهای فردی شوشیها عمدتاً سومری-سامی‌اند؛ و تا پیش از سده سیزدهم پ.م. [یعنی همزمان با ساخت معبد چغازنبیل]، خدایان ایلامی به مراتب کمتر از خدایان میانرودانی پرستش می‌شده‌اند. مهم‌تر از همه باید دانست عملاً پس از دوره پیش-ایلامی، تا هزار سال، هیچ متن ایلامی در شوش نبوده و کل نوشته‌ها در این فاصله، به سومری و اکدی‌اند. جدایی شوشان از سرزمین [اصلی] ایلام، در عناوین شاهانه دوره سوکل مه [= شاهان شوش] (اوایل هزاره دوم) نیز بازتاب یافته است که همزمان دو عنوان «سوکل ایلام و شیمشکی» و «سوکل شوش» را در برمی‌گیرد [که جدایی ایلام از شوش از آن برداشت می‌شود؛ خود واژه سوکل نیز مشابه واژه میانرودانی لوگل به معنی «شاه» است - مترجم]. همچنین در هزاره دوم اطلاق جغرافیایی شو-ش-ان («شوش») به کار می‌رفته است که والا آن را نه شکل تغییر یافته نوشتاری شو-ش-اون («شوش»)، که اطلاق برای «شوشان» در تقابل با «ایلام» می‌داند.

از سوی دیگر خود ایلام سرزمینی در بلندیها بوده است. این نیز در واژه‌نگاری^۱ بازتاب یافته است که برای نگارش نام آن به سومری و به اکدی به کار می‌برده‌اند؛ یعنی همان نیم [NIM]، به معنی «بلند، افراشته» (این نام به ایلامی ه-د-آم - تی بوده است که هیتس معنی «سرزمین خدایان»، برگرفته از هکل («سرزمین») و نمت («خدا [ی بزرگ منش]») را پیشنهاد کرده است. از دید من ایلام می‌تواند گویش اکدی واژگانی سومری و ایلامی باشد که از واژه الوم متأثر شده‌اند (به معنی «بلند بودن»)).

پس ایلام سرزمینی بلند بوده و ساکنان آن نیز «بلندنشین» [«بلندنشینان»] خوانده

می شده‌اند. بنابراین اشاره (استوانه) **گودآ** به «شوشی‌های شوشان و ایلامیهای ایلام» بازتاب تمایزی درست و مهم بوده است؛ هر چند کاتبان میانرودانی چندان خود را به رعایت این تمایز مقید نکرده‌اند: برای نمونه در متن‌های حسابداری **لگش** از دوره «سلطنت‌های آغازین» سه، به بازرگانان دریانوردی اشاره شده است که اجناس را با قایق از «ایلام» می آورده‌اند که البته در این مورد، مقصود شوش بوده است. از سوی دیگر، گویا کاتبان سومری از واژه نگار **نیم** («ایلام») برای اشاره به هر سرزمین «بلند (شرقی)» استفاده کرده‌اند. پایتخت اصلی ایلام، انشان بود و بنابراین دو نامجای مزبور (ایلام و انشان) به تواتر [به جای یکدیگر] در عناوین شاهانه و یا در دیگر مقولات به کار می رفته‌اند (برای نمونه حوحنوری را به صورت «چفت انشان / ایلام» توصیف کرده‌اند). اسناد انشان به ایلامی نوشته شده‌اند^۱ و در آنها نامی از خدایان شوش یا اکد در فهرست نام خدایان نمی یابیم.

چند مکان دیگر در پیوند نزدیک با ایلام بوده‌اند که حتی برخی جایگاه دودمانهای «ایلامی» نیز بوده است. از این دیدگاه، ایلام را اغلب به صورت اتحادیه‌ای از دولتها قلمداد کرده‌اند و نه الزاماً یک قلمرو منفرد (نظریه هیتس). اما والا اخیراً متذکر شده است که باید میان «سرزمین اصلی ایلام»، شامل انشان و نواحی وابسته به آن، و گونه‌ای «امپراتوری ایلام»، دربردارنده ترکیبی از دیگر نواحی، تمایز قائل شد. دو مورد از مهم‌ترین این گونه نواحی، **آوان** و **شیمشکی** بوده‌اند که در عناوین شاهانه ایلامی در شوش در هزاره سوم و اوایل هزاره دوم، به آنها اشاره شده است. در یک متن آموزشی / مدرسه‌ای به [خط] بابلی کهن، به دست آمده در محوطه [شوش]، دو سری نام دوازده تایی آمده که به ترتیب «شاهان آوان» و «شاهان شیمشکی» خوانده شده‌اند (تصویر ۵). هر چند این متن به واسطه «تمرینی» بودن و همچنین شمار زیاد و برابر نام شاهان، تنها جنبه نمادین دارد، اما اشاراتی همزمان به برخی از این فرمانروایان [در دیگر متون]، مؤید آن است که روایت ضبط شده در این «فهرست نام شاهان» از اساس «تاریخی» است. فهرست دودمان آوان، که با آن از «فهرست شاهان سومر» و کتیبه‌های اکدی آشنا هستیم، مقدم بر فهرست دیگر بوده و فرمانروایان اخیر آن، معاصر با شاهان **آگد** و نیز اوایل دوره دودمان اور سوم بوده‌اند (نهمین شاه این دودمان، **هیشپ رتپ**، احتمالاً همان **هیسیر سینی** بوده که پسرش، **لو هیشن**، به اسارت سارگن (اکدی) درآمده است. شاه یازدهم فهرست، **هیت**، احتمالاً در زمره کسانی است که پیمان [مشهور] **نرام سین**

۱. تنها متن‌های به زبان «خارجی»، دو لوح، هر دو به خط بابلی کهن هستند: یکی به زبان سومری، و دیگری یک متن آموزشی / مدرسه‌ای به زبانی ناشناخته. دو لوح از لایه کفتری [در انشان] بدست آمده‌اند (اواخر هزاره سوم و اوایل هزاره دوم).